بررسی

تولد نئولیبرالیسم از میان تاریکی و ابهام

«نئولیبرال‌سازی مستلزم «ویران‌سازی خلاق» زیادی بوده است. این فرایند نه‌تنها ساختارها و قدرت‌های نهادی پیشین (حتی زیر سایه‌ران بنیان شکل‌های سنتی حاکمیت دولت)، بلکه تقسیم کار، روابط اجتماعی، تأمین رفاه، مجموعه‌های تکنولوژیکی، شیوه‌های زندگی و تفکر، فعالیت‌های مربوط به تولید مثل، تعلق به سرزمین و تمایلات قلبی را نیز مهدم ساخته است». دیوید هاروی با این جملات در مقدمه کتاب «تاریخ مختصر نئولیبرالیسم» تلاش می‌کند در فرایندی را که به «خالی‌شدن» منجر شد را از دل تاریخ سال‌های بحران بزرگ تا رسیدن به دولت رفاه سال‌های پس از جنگ دوم و پس از آن چرخش جهانی به سمت نئولیبرالیسم در نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی در اواخر دهه ۱۹۷۰، پی بگیرد. او چهار جعبه کلیدی را آغازکننده این نوع جدید از سیاست‌گذاری می‌داند: پل ولکر، رئیس وقت بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا (فدرال رزرو)، رونالد ریگان، مارگارت تاچر و دنگ شائوپینگ که عکس آنها روی جلد نسخه اصلی کتاب آمده است. ولی او در فصول بعدی کتاب توضیح می‌دهد چگونه این افراد تاثیرگذار، ادامه‌دهنده و اجراکننده بحث‌هایی بودند که از مدت‌ها قبل در گرفته بود. آنها با راهنمایی میلتون فریدمن و اقتصاددان معروف به «بچه‌های شیکاگو» توانستند این تصمیم مهم را عملی کنند و این بحث‌ها را به سطح عمومی بکشانند. پس از آن این روند تا چنان سرعتی به کفتمان مسلط تبدیل شد که اکنون حامیان آن تقریبا تمامی مناصب مهم را در دانشگاه‌ها، رسانه‌ها، مؤسسات مالی، مؤسسات دولتی، بانک‌های مرکزی و همچنین در مؤسسات بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت که امور مالی و تجاری جهانی را تنظیم می‌کنند، اشغال کرده‌اند. پل ولکر با تغییر سیاست‌های پولی آمریکا و مبارزه با تورم، بدون توجه به پیامدهای آن، به‌ویژه درباره بی‌کاری، مارگارت تاچر با سرکوب شدید اتحادیه‌های کارگری و پایان‌دادن به وضعیت رکود تورمی انگلستان در دهه ۱۹۷۰ و ریگان با حمایت از سیاست‌های ولکر در بانک مرکزی آمریکا و اقداماتی مانند محدودساختن قدرت کارگری، برداشتن موانع دولتی از سر راه صنعت، کاستن‌زدن، استخراج منابع و آزادساختن قدرت‌های مالی از قفسه‌های داخلی و جهانی، این مسیر را اغذا کردند. همزمان در آن‌سوی جهان دنگ شیائوپینگ پس از موج فزاینده ثروت و قدرت در ژاپن، تایوان، هنگ‌کنگ، سنگاپور و کره‌جنوبی، کوشید به جای برنامه‌ریزی مرکزی با تجهیزات بازار مبتنی بر سوسیالیسم، منافع دولت چین را حفظ کند و آنها را افزایش دهد.

آموزه نئولیبرالیسم را بنیادگرایی بازار نظریه‌ای است که براساس آن باید اصل آزادی بازار و فعالیت‌های کارآفرینانه در چارچوبی نهادی که ویژگی آن حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد و تجارت آزاد است، می‌توان رفاه و بهبوری انسان را افزایش داد. نقش دولت ایجاد و حفظ یک چارچوب نهادی مناسب برای عملکرد این شیوه‌ها است. مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و کاره‌گیری دولت از بسیاری از حوزه‌های تأمین اجتماعی شایبت تغییرات نئولیبرالی در چهار دهه گذشته در سطح جهان بوده است. ثبات ارزش پول، تضمین مالکیت فردی، مسئولیت‌پذیری کامل هر عامل اقتصادی در برابر نتایج اعمال خود، آزادی قرارداد به جز قراردادهایی که باعث ایجاد انحصار می‌شود (مانند قراردادهایی که باعث به وجود آمدن کارتل و تراست می‌شود)،

تاریخ مختصر نئولیبرالیسم

دیوید هاروی

ترجمه: محمود عبداللهزاده

ناشر: دات

از دیگر مؤلفه‌های این آموزه است. برجسته‌ترین نقطه این تغییرات در دهه ۱۹۷۰، سرکوب دستمزد و نیروی کار بود. رونالد ریگان به مراقبان ترافیک هوایی حمله‌ور شد، مارگارت تاچر به سراغ کارگران معدن رفت و پیوسته با کوتاهی با یک سازمان سیاه، دوست دامنی آنده و نیروهای چپ را سرکوب کرد. تا دهه ۱۹۸۰ اتحادیه‌های قدرتمند و دستمزدهای بالا توخ مسود سرمایه را کاهش داده بود و سرکوب نیروی کار با هدف افزایش سود انجام شد. در همین زمان نظام بازار و مبادلات جاری در آن، اخلاق و مقررات خاص خود را دارد و این نظریه می‌تواند زمانهای عملی اجرای آن‌جای باشد. درحال‌حاضر مداخلات دولت در اقتصاد کمتر شده و به همین میزان از تعهد والزام دولتی برای تأمین رفاه اجتماعی کاهش یافته است. براساس این آموزه مداخله دولت در بازارها باید در سطح بسیار محدود نگه داشته شود زیرا اولا بیل دولت ایمان‌بذیر نیست که درباره پیش‌بینی علائم بازار بعنی کیفیت اطلاعات کافی داشته باشد و ثانیا گروه‌های ذی‌نفع قدرتمند، تاثیر مداخلات دولت را به‌ویژه در دموکراسی‌ها، محدوش و به نفع خود سمت خواهند داد. مثلا دولت باید کیفیت و انسجام پول را تضمین کند، به علاوه دولت باید ساختارها و کارکردهای نظامی، دفاعی و قانونی لازم برای تأمین حقوق مالکیت خصوصی را ایجاد و در صورت لزوم عملکرد درست بازارها را با توسل به زور تضمین کند. این گذشته از بازارهایی در حوزه‌هایی از قبیل زمین، آب، آموزش، مراقبت بهداشتی، تأمین اجتماعی یا آلودگی محیط زیست وجود نداشته باشند. از دولت اگر لازم باشد دولت باید آنها را ایجاد کند یا دنیایی نباید پش از این در امور مداخله کند. نتیجه عملی نئولیبرالیسم، قطع هزینه‌های عمومی برای خدمات اجتماعی مانند آموزش‌وپرورش، آموزش عالی، بهداشت و سلامتی مردم، حق‌وفق عمومی و دیگر خدمات مانند برق، آب، مخابرات، شهرداری‌ها، گاز و... و گرفتن هزینه تمام‌وکمال آنها به‌طور مستقیم از مردم است و اصول تصویرشده در فلسفه اولی اساسی هم مانع اجرای این تصمیم‌ها در جوامع کنونی نیست.

حدث مفهوم نفع عمومی به اجتماع آن‌گونه که تاچر، گفته بود و جایگزینی آن با مسئولیت فردی یکی از مهمترین انکارهای ایدئولوژیک این تفکر است. نئولیبرالیسم معتقد است با به حداکثر ساختن دامنه دستاوردهای ناشی از معاملات مبتنی بر بازار و افزایش تعداد این معاملات، خیر اجتماع به حداکثر خواهد رسید: اعمال فشار بر قفرترین مردم در یک جامعه برای رفاه آنی به وسیله خودشان برای زنده‌ماندن، تأمین مراقبت بهداشتی، آموزش و امنیت اجتماعی و سایر نهادهای اجتماعی مثل و سیستم مقصر دانستن آنها در صورت شکست و معرفی آنها به‌عنوان ناکارآمد. این آموزه در دهه ۱۹۹۰ از جوانب مالیه‌گرایی رواقانون و اقتصاد بدعی ادامه پیدا کرد و تشویق موارد برای باورقوش و خلق اقتصاد تامین اجتماعی از طبقی وام بانکی که در دوران آغاز شد. این تغییر درواقع پوشش بد بر این واقعیت که تقاضای حقیقی برای تولید وجود نداشت. هاروی این اثر را در دهه ۱۹۹۰ با نمودارها و آمار و ارقام دقیق نشان می‌دهد. او همچنین در کتاب خود علاوه بر رویدهای منجر به سلطه، روند جنبش‌های عدالت‌طلبانه شهری و ضدجهانی‌سازی که از زمان تولد نئولیبرالیسم آغازشده را بررسی می‌کند. جنبش‌هایی که مهمترین آنها در سال پس از نوشته شدن کتاب و در پی انفجار مالی سال ۲۰۰۸ در وال‌استریت نیویورک به نام جنبش ۹۹ درصدی‌ها به وقوع پیوست.

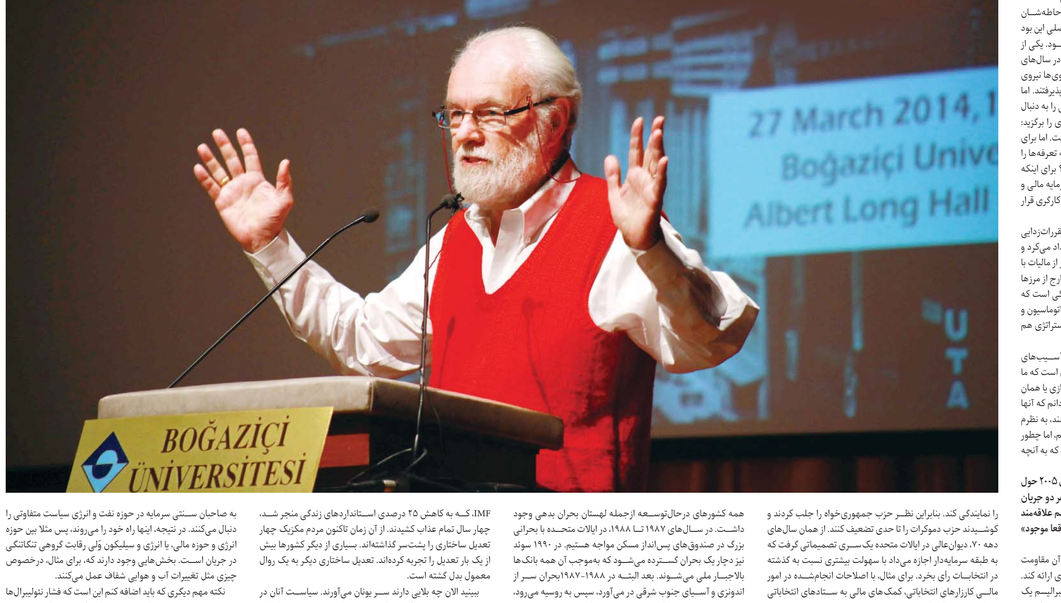

گفت‌وگویی با دیوید هاروی درباره اینکه نئولیبرالیسم چیست و چرا این مفهوم اهمیت دارد

نئولیبرالیسم یک پروژه سیاسی است

ترجمه: نیما عیسی‌پور: ۱۱ سال پیش، دیوید هاروی کتاب معروف خود «تاریخ مختصر نئولیبرالیسم» را به چاپ رساند؛ کتابی که اکنون یکی از پرارجاع‌ترین کتاب‌ها درباره نئولیبرالیسم به‌شمار می‌آید. از زمان چاپ این کتاب در سال ۲۰۰۵، دنیا نه‌تنها شاهد بحران‌های اقتصادی و مالی جدیدی بوده‌ایم، بلکه جریان‌های جدیدی از مقاومت را نیز دیده‌ایم که در نقد شدن از جامعه معاصر اغلب «نئولیبرالیسم» را آماج حملات خود قرار می‌دهند. به تعبیر کرنل وست، جنبش «جان سیاه‌پوستان اهمیت دارد» (Black Lives Matter)، «سد محکومیت قدرت نئولیبرالی» است؛ هوگو چاوز نیز در سال‌های آخر، نئولیبرالیسم را «مسیر منتهی به دوزخ» می‌نامید؛ رهبران کارگری برای توضیح محیط بزرگ‌تری که در آن مبارزات کاری روی می‌دهد از همین اصطلاح بهره می‌جویند. درعین‌حال، مطبوعات وابسته به جریان اصلی وقتی می‌خواهند استدلال کنند نئولیبرالیسم فی‌الواقع وجود خارجی ندارد، این اصطلاح را به کار می‌گیرند. اما وقتی از نئولیبرالیسم حرف می‌زنیم، دقیقا، از چه چیزی سخن می‌گوییم؟ آیا نئولیبرالیسم هنوز حقیقت دارد یا برای سوسیالیست‌هاست؟ و دیگر اینکه از زمان تولدش در واپسین سال‌های قرن بیستم چه تغییراتی را از سر گذرانده است؟ بیارکه اسکیرلون رویزاگر، استاد دپارتمان فلسفه و تاریخ اندیشه در دانشگاه آرهوس دانمارک، در مصاحبه‌ای که بیش‌رو دارید، در باب ماهیت سیاسی نئولیبرالیسم، چگونگی استحاله وجود مختلف مقاومت توسط نئولیبرالیسم و اینکه چرا هنوز جپ باید پایان‌دادن به سرمایه‌داری را جدی بگیرد با دیوید هاروی به گفت‌وگو نشسته است.

■ نئولیبرالیسم امروزه اصطلاح پرکاربردی است. هرچند، اغلب وقتی کسی آن را به کار می‌بندد معلوم نیست اصلا درباره چه چیزی صحبت می‌کند. در نظام‌مندترین شکل کاربرد این اصطلاح شاید منظور از آن اشاره به یک نظریه باشد. با دسته‌ای از ایده‌ها، یک استراتژی سیاسی، یا حتی یک دوره تاریخی. می‌شود در آغاز بحث توضیحی از درک خودتان از نئولیبرالیسم ارائه بدهید؟

برخورد من با نئولیبرالیسم همواره همچون یک پروژه سیاسی بوده است؛ پروژه‌ای که توسط جمع طبقه سرمایه‌دار کلید خورد. آن‌هم وقتی که در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی، هم از لحاظ سیاسی و هم از حیث اقتصادی به‌شدت احساس خطر می‌کرد. آنچه نومیدانه به‌دنبال به‌چیزان‌داختن پروژه سیاسی‌ای بودند که بتواند قدرت طبقه کارگر را مهار کند. این پروژه در بسیاری از موارد یک پروژه ضدانقلابی بود. در زمان خودش، این پروژه در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه همچون موزامبیک، آنگولا، چین و... جنبش‌های انقلابی را در نطفه خفه می‌کرد. نئولیبرالیسم همچنین می‌کوشید رنبه نهال رو به رشد کمونیسم را در کشورهایی مثل ایتالیا، فرانسه و اسپانیا از بیخ و بن بخشکاند، در آن مقطع، اسپانیا کشوری بود که هرچنبه به میزان کمتر، بیم آن می‌رفت در آن کمونیسم مجددا پا بگیرد. حتی در ایالات متحده، اتحادیه‌های کارگری کنگره دموکراتیک ایجاد کرده بودند که اهداف رادیکالی را دنبال می‌کرد. در اوایل دهه ۷۰ میلادی، آنها، همراه با دیگر جنبش‌های اجتماعی، انبوهی از اصلاحات و اینکارهای اعطاطبانه و ضدطبقه سرمایه‌دار را تحمیل کردند. که موارد زیر را شامل می‌شدند: حفاظت از محیط‌زیست، امنیت و سلامت شغلی، صیانت از حقوق مصرف‌کننده و کلی موارد دیگر، که هدف جملگی این جنبش‌ها و مبارزات این بود که به طبقه کارگر قدرت بیشتری ببخشند. آن‌هم در حد و اندازه‌ای که پیش از این سابقه نداشته است. بنابراین، در آن وضعیت خیلی جغرافی عمل قدرت طبقه سرمایه‌دار را تهدید می‌کرد و پرسش این بود که «چه کرده‌اند؟ زیرا‌و روزانه درواقع با فراورده اصلی خود مبادله می‌شد؛ به نحوی که سرمایه نمی‌توانست نه سرمایه‌سازار باشد. نه حتی سرمایه را به همان میزان قبلی نگه دارد؛ زیرا نگهداری سرمایه ضمنا نوعی سرمایه‌سازی است. اگر سرمایه هم ناچار بود برای زنده‌ماندن کار کند.: از صورت نگهداری و حفظ آن مدیون کار بود. نه مدیون سرمایه‌بودنش.» (گروندریسه: ۲۹۲) فرضیه‌ای که نشان می‌دهد نیروی کار دو جایگاه دارد؛ یکی بعنوان سرمایه و دیگری به‌عنوان یک نیروی انسانی. در حالت اول زندگی‌اش معنایی ندارد، چیرا اینکه به‌عنوان نیروی تبدیل مصرف شود؛ اما در مورد دوم، باید وجود دیگری مثل تحقق نیازهای فرهنگی و معنوی‌اش در نظر گرفته شود. بنابراین روش است که در فرایند کار، ارزش از طریق خود کار افزایش می‌یابد. این ارزش اضافه‌شده با آنچه به‌عنوان ارزش افزوده شناخته شده متفاوت است (چیزی که بنیاد سود است) به‌صورت پنهان و نه واقعی در گردش سرمایه باقی می‌ماند. تا کی؟ تا زمانی‌که از طریق فروش در بازار تحقق یابد. براساس واقعیت تاریخی، سرمایه در جریان خود، برای تبدیل میزان کارایی‌اش در کسب سود حداکثر، باید از دیسلاخه همچه بکارد. این دو آسیبگاه در صیرف گردش بیوسته سرمایه قرار دارد: یکی، تولید در فرایند کار و دیگری تحقق در بازار. اما بین این دو لحظه مهم در فرایند گردش سرمایه وحدتی وجود دارد که متفاوتی است، آنچه به نظر می‌رسد سرمایه‌داری را در برابر تناقضهای اساسی قرار داده است. دیوید هاروی در کتاب «هدده کتابت و پایان سرمایه‌داری» بر این وجود متناقض تاملی کرده و نشان می‌دهد که چگونه نئولیبرالیسم تلاش کرده و حدود متناقض تاملی کرده و نشان می‌دهد که چگونه نئولیبرالیسم تلاش می‌کند بر این تناقضها غلبه کند. از همان سال‌های دهه ۷۰، دیوان‌عالی در ایالات متحده یک سری تصمیماتی گرفت که به طبقه سرمایه‌دار اجازه می‌داد به شیوه‌ای بیشتری نسبت به گذشته در انتخابات رای بخرد. برای مثال، با اصلاحات انجام‌شده در امور مالی، کارزارهای انتخاباتی، کمک‌های مالی به سنادهای انتخاباتی شکلی از بیان آزاد آزاد و عقاید قلمداد می‌شود [iii]. در ایالات متحده خرید رای از سوی سرمایه‌داران یک سنت قدیمی بود که حال به‌جای اینکه به شکل زیمبری پرداخت شود جنبه قانونی پیدا کرده است.

در یک دهه، به نظر می‌رسد که در فرایند کار دچار دو معضل می‌شد. تحرکات گسترده در بسیاری عرصه‌ها، از جمله ایدئولوژی و سیاست. است. همچنین تنها راه توضیح این تحرکات گسترده توجه به میزان نسبتا بالای همبستگی در طبقه سرمایه‌دار است. سرمایه در قالب تلاشی در راوی استیصال برای بهبود ثروت اقتصادی و نفوذش، که از اواخر دهه ۶۰ تا ۷۰ میلادی به‌شکل جدی تحلیل رفته بود، قدرت خود را بازشناخت.

■ از سال ۲۰۰۷ تاکنون بحران‌های زیادی را شاهد بوده‌ایم. تاریخ و مفهوم نئولیبرالیسم در فهم این بحران‌ها چه کمکی به ما می‌کند؟

بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳ بحران‌ها اتفاق‌نشمارند؛ در بعضی مقاطع مشکلات جدی وجود دارند، اما از بحران‌های بزرگ خبری نیست. چرخش به سمت سیاست‌های نئولیبرالی حین یک بحران در دهه ۷۰ رخ می‌دهد، و از آن‌موقع شاکون کل سیستم جرح بزرگ‌سری برخان نبوده است. البته این را نیز باید اضافه کرد که بحران‌ها شرایطی را به وجود می‌آورند که موجد بحران‌های بعدی است.

بین سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۵ در مکزیک، برزیل، اکوادور و اساسا همه کشورهای درحال‌توسعه ازجمله لهستان بحران بدهی وجود داشت. در سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸، همه قلب بانسه.» (هدده کتابت: ۱۱۹) هاروی بر این باور است که سرمایه‌داری به‌عنوان یک فرماسیون اجتماعی پیوسته در این تناقض گرفتار است؛ او با مثال‌ها شرایط شرایط دور ارزش اضافی را به‌خاطر برساند و در نتیجه توان تحقق ارزش اضافی در بازار را تهدید کند. با یا تا قدرت‌اش به کارگران، تناقض مؤثر را در بازار بالا نگاه دارد و بنابراین باید ایجاد ارزش اضافی در تولید را تهدید می‌کند؛ اما هاروی نشان می‌دهد سرمایه را سه راه تناقض‌آمیز ایجاد می‌کند؛ آن‌که تقاضای تحقق را دور بزند؛ نخست اینکه، «تقاضا می‌تواند به‌وام گرهاش دستمزد» به طرق مختلف افزایش یابد. مثلا با توسعه تعداد کل نیروی کار، با توسعه مصرف افراطی از سوی بورژوازی، یا با وجود و گسترش اقتباری از جهت کمک درگیر تولید نیستند ولی از قدرت خرید زیادی برخوردارند. راه از این بهتری هم برای مقابله با تناقض وجود دارد: توسیع به اعتبار. طبق این اصولی‌ای برای جلوگیری از تامین اعتبار به‌منظور حفظ برابری میزان تولید و تحقق ارزش و ارزش اضافی وجود ندارد.» (همان: ۱۲۰-۱۰۱) روبه وجه دوم می‌تواند تا عمق حیات اجتماعی بسط دهد. «تحقق قیمت‌شان آن را تهدید کند. این راه دوم اگر در جهان اول کاربرد زیادی داشته، در کشورها نیز کاملا شناخته شده و جاافتاده است. واضح‌ترین مثال، وقتی است که اعتبارده‌ندگان به شرکت‌های ساختمانی اعتبار می‌دهند تا سودآوراتر مسکونی بسازند. درحالی‌که همزمان به مصرف‌کنندگان می‌دهند تا وام بگیرند برای تحقق ارزش اضافی نیز. مشکل اینجاست که این رویه به‌راحتی می‌تواند ساخت سودآورانه ایجاد کند؛ نظیر آنچه در بحران سال ۲۰۰۸ در بازار مسکن ایالات متحده آمریکا رخ داد. بنابراین نظر حزب جمهوری‌خواه را جلب کردند و کوشیدند حزب دموکرات را نیز با خود تضعیف کنند. از همان سال‌های دهه ۷۰، دیوان‌عالی در ایالات متحده یک سری تصمیماتی گرفت که به طبقه سرمایه‌دار اجازه می‌داد به شیوه‌ای بیشتری نسبت به گذشته در انتخابات رای بخرد. برای مثال، با اصلاحات انجام‌شده در امور مالی، کارزارهای انتخاباتی، کمک‌های مالی به سنادهای انتخاباتی شکلی از بیان آزاد آزاد و عقاید قلمداد می‌شود [iii]. در ایالات متحده خرید رای از سوی سرمایه‌داران یک سنت قدیمی بود که حال به‌جای اینکه به شکل زیمبری پرداخت شود جنبه قانونی پیدا کرده است.

در یک دهه، به نظر می‌رسد که در فرایند کار دچار دو معضل می‌شد. تحرکات گسترده در بسیاری عرصه‌ها، از جمله ایدئولوژی و سیاست. است. همچنین تنها راه توضیح این تحرکات گسترده توجه به میزان نسبتا بالای همبستگی در طبقه سرمایه‌دار است. سرمایه در قالب تلاشی در راوی استیصال برای بهبود ثروت اقتصادی و نفوذش، که از اواخر دهه ۶۰ تا ۷۰ میلادی به‌شکل جدی تحلیل رفته بود، قدرت خود را بازشناخت.

■ از سال ۲۰۰۷ تاکنون بحران‌های زیادی را شاهد بوده‌ایم. تاریخ و مفهوم نئولیبرالیسم در فهم این بحران‌ها چه کمکی به ما می‌کند؟

بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳ بحران‌ها اتفاق‌نشمارند؛ در بعضی مقاطع مشکلات جدی وجود دارند، اما از بحران‌های بزرگ خبری نیست. چرخش به سمت سیاست‌های نئولیبرالی حین یک بحران در دهه ۷۰ رخ می‌دهد، و از آن‌موقع شاکون کل سیستم جرح بزرگ‌سری برخان نبوده است. البته این را نیز باید اضافه کرد که بحران‌ها شرایطی را به وجود می‌آورند که موجد بحران‌های بعدی است.

■ از زمان انتشار «تاریخ مختصر نئولیبرالیسم» در سال ۲۰۰۵ حول این مفهوم بسیار قلم‌فرسایی شده است. علی‌الظاهر دو جریان وجود دارند: محققانی که به تاریخ فکری نئولیبرالیسم علاقه‌مند هستند و افرادی که دغدغه‌شان «نئولیبرالیسم واقعا موجود» است. شما درکجای این طیف قرار می‌گیرید؟

در علوم اجتماعی فرایندی وجود دارد که من در برابر آن مقاومت می‌کنم. گرایشی که می‌کوشد یک نظریه تک‌بعدی از چیزی ارائه کند. بنابراین گروهی از مردم بحث می‌کنند که می‌گویند، خب، نئولیبرالیسم یک ایدئولوژی است، پس تاریخی ارائه‌ایسی برای آن می‌نویسند. تاریخی که میشل فوکو درباره بحث دولتمندی (governmentality) نوشته

> **بخش عمده‌ای از چپ، که بسیار خودآیین و آنارشیستی شد، در حال تقویت محدود ایدئولوژیک است. خیلی از چپ‌ها حق دارند این را بشنوند. سوال اینجاست که آیا راهی وجود دارد بشود آن بخشی از مقاومت موجود را سازماندهی کرد که جزئی از آن تصویر آینه‌ای نباشد؟ آیا می‌توانیم این آینه را بشکنیم و چیز دیگری بیدا کنیم، که ملعبه دست نئولیبرالیسم نباشد؟**

نسخه‌ای است ایده‌آلیستی به وجود گرایش‌های نئولیبرالی را در قرن هجدهم نشان داده می‌کند. اما اگر قرار باشد نئولیبرالیسم را به کبد یا دسته‌ای از گردراهای حاص مربوط به دولتمندی در نظر بگیریم، بی‌تردید خیلی‌ها و نمونه‌های پیشینی بسیاری را خواهیم یافت.

اما چیزی که جای خالی‌اش حس می‌شود شیوه‌ای است که طبقه سرمایه‌دار برای مقابله‌ای آن توانست تلاش‌های مدار از طول سال‌های دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ عملاتی ساماندهی شد. به نظر مناصفانه است اگر بگوییم در آن مقطع، به‌هرحال در جهان انگلیسی‌زبان، طبقه سرمایه‌دار کمابیش متحد شد. آنها روی چیزی جمع‌آوری کردند. مثل نیاز به یک نیروی سیاسی که بتواند به شکلی واقعی آنها عمل کند. ازاین‌رو، «قوانین اساسی» سرمایه‌اند. «وحدت متناقض تولید و تحقق» آخرین قانون اساسی سرمایه است که هاروی می‌کوشد به آن فرم اصلی برسد که در بیانیه تاریخی به خود می‌گیرد.

ریشه تناقض کجاست؟ راه‌های فرار چیست؟

مارکس در مجلد دوم کتاب «سرمایه» که بیشتر معطوف به شرایط تحقق ارزش اضافی تولیدشده - در مجلد اول - است، اثبات می‌کند اگر سرمایه همه آنچه را برای تضمین تولید و تصاحب ارزش اضافی لازم است انجام دهد، آن‌گاه تقاضای کل نیروی کار در بازار به سمت محدودشدن میل خواهد کرد؛ حتی اگر هزینه بازتولید اجتماعی کارگران به خانواده‌ها تحمیل شود. آن‌گاه کارگران کالا و خدمات را از بازار نمی‌خرند. در نظر هاروی، طنز ماجرا آنجاست که هرچه کارگران بیشتر درگیر تاسیس هزینه‌های بازتولید خود شوند، انگیزه کمتری خواهند داشت که برای سرمایه کار کنند. پیشه تناقض در همین‌جاست: «کارگران به‌عنوان خریداران کالا برای سازدار ادای اهمیت‌اند، ولی به‌عنوان فروشندگان کالای خود - نیروی کار - جامعه سرمایه‌داری گرایش دارد آنها را در محدوده حداقل قیمت‌شان نگه دارد. تناقض جدی دورده‌هایی که بیشتر سرمایه‌داری انعام نیروی خود را به کار می‌گیرد، مسداوم در دوره‌های بازار تولید بیش می‌آید؛ زیرا تنها تولید ارزش نیست که حد و مرز به‌کارگیری نیروهای تولیدی را تعیین می‌کند؛ بلکه تحقق ارزش نیز مهم است. باوجودین، باید برای فروش کالاها، تحقق سرمایه کالایی و ارزش‌افزایی را برای تحقق ارزش اضافی نیز محدودیت ایجاد می‌شود.» در این کتاب، هدف تناقض سرمایه را برجسته می‌کند که هفت عنوان اول را تناقضات بنیادین می‌نامد. به‌اول‌دیل که سرمایه‌داری بدون آنها قطعا نمی‌تواند باشد؛ زیرا کار روزانه درواقع با فراورده اصلی خود مبادله می‌شد؛ به نحوی که سرمایه نمی‌توانست نه سرمایه‌سازار باشد. نه حتی سرمایه را به همان میزان قبلی نگه دارد؛ زیرا نگهداری سرمایه ضمنا نوعی سرمایه‌سازی است. اگر سرمایه هم ناچار بود برای زنده‌ماندن کار کند.: از صورت نگهداری و حفظ آن مدیون کار بود. نه مدیون سرمایه‌بودنش.» (گروندریسه: ۲۹۲) فرضیه‌ای که نشان می‌دهد نیروی کار دو جایگاه دارد؛ یکی بعنوان سرمایه و دیگری به‌عنوان یک نیروی انسانی. در حالت اول زندگی‌اش معنایی ندارد، چیرا اینکه به‌عنوان نیروی تبدیل مصرف شود؛ اما در مورد دوم، باید وجود دیگری مثل تحقق نیازهای فرهنگی و معنوی‌اش در نظر گرفته شود. بنابراین روش است که در فرایند کار، ارزش از طریق خود کار افزایش می‌یابد. این ارزش اضافه‌شده با آنچه به‌عنوان ارزش افزوده شناخته شده متفاوت است (چیزی که بنیاد سود است) به‌صورت پنهان و نه واقعی در گردش سرمایه باقی می‌ماند. تا کی؟ تا زمانی‌که از طریق فروش در بازار تحقق یابد. براساس واقعیت تاریخی، سرمایه در جریان خود، برای تبدیل میزان کارایی‌اش در کسب سود حداکثر، باید از دیسلاخه همه بکارد.

این دو آسیبگاه در صیرف گردش بیوسته سرمایه قرار دارد: یکی، تولید در فرایند کار و دیگری تحقق در بازار. اما بین این دو لحظه مهم در فرایند گردش سرمایه وحدتی وجود دارد که متناقض است، آنچه به نظر می‌رسد سرمایه‌داری را در برابر تناقضهای اساسی قرار داده است. دیوید هاروی در کتاب «هدده کتابت و پایان سرمایه‌داری» بر این وجود متناقض تاملی کرده و نشان می‌دهد که چگونه نئولیبرالیسم تلاش کرده و حدود متناقض تاملی کرده و نشان می‌دهد که چگونه نئولیبرالیسم تلاش می‌کند بر این تناقضها غلبه کند. از همان سال‌های دهه ۷۰، دیوان‌عالی در ایالات متحده یک سری تصمیماتی گرفت که به طبقه سرمایه‌دار اجازه می‌داد به شیوه‌ای بیشتری نسبت به گذشته در انتخابات رای بخرد. برای مثال، با اصلاحات انجام‌شده در امور مالی، کارزارهای انتخاباتی، کمک‌های مالی به سنادهای انتخاباتی شکلی از بیان آزاد آزاد و عقاید قلمداد می‌شود [iii]. در ایالات متحده خرید رای از سوی سرمایه‌داران یک سنت قدیمی بود که حال به‌جای اینکه به شکل زیمبری پرداخت شود جنبه قانونی پیدا کرده است.

در یک دهه، به نظر می‌رسد که در فرایند کار دچار دو معضل می‌شد. تحرکات گسترده در بسیاری عرصه‌ها، از جمله ایدئولوژی و سیاست. است. همچنین تنها راه توضیح این تحرکات گسترده توجه به میزان نسبتا بالای همبستگی در طبقه سرمایه‌دار است. سرمایه در قالب تلاشی در راوی استیصال برای بهبود ثروت اقتصادی و نفوذش، که از اواخر دهه ۶۰ تا ۷۰ میلادی به‌شکل جدی تحلیل رفته بود، قدرت خود را بازشناخت.

■ از سال ۲۰۰۷ تاکنون بحران‌های زیادی را شاهد بوده‌ایم. تاریخ و مفهوم نئولیبرالیسم در فهم این بحران‌ها چه کمکی به ما می‌کند؟

بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳ بحران‌ها اتفاق‌نشمارند؛ در بعضی مقاطع مشکلات جدی وجود دارند، اما از بحران‌های بزرگ خبری نیست. چرخش به سمت سیاست‌های نئولیبرالی حین یک بحران در دهه ۷۰ رخ می‌دهد، و از آن‌موقع شاکون کل سیستم جرح بزرگ‌سری برخان نبوده است. البته این را نیز باید اضافه کرد که بحران‌ها شرایطی را به وجود می‌آورند که موجد بحران‌های بعدی است.

بین سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۵ در مکزیک، برزیل، اکوادور و اساسا همه کشورهای درحال‌توسعه ازجمله لهستان بحران بدهی وجود داشت. در سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸، همه قلب بانسه.» (هدده کتابت: ۱۱۹) هاروی بر این باور است که سرمایه‌داری به‌عنوان یک فرماسیون اجتماعی پیوسته در این تناقض گرفتار است؛ او با مثال‌ها شرایط دور ارزش اضافی را به‌خاطر برساند و در نتیجه توان تحقق ارزش اضافی در بازار را تهدید کند. با یا تا قدرت‌اش به کارگران، تناقض مؤثر را در بازار بالا نگاه دارد و بنابراین باید ایجاد ارزش اضافی در تولید را تهدید می‌کند؛ اما هاروی نشان می‌دهد سرمایه را سه راه تناقض‌آمیز ایجاد می‌کند؛ آن‌که تقاضای تحقق را دور بزند؛ نخست اینکه، «تقاضا می‌تواند به‌وام گرهاش دستمزد» به طرق مختلف افزایش یابد. مثلا با توسعه تعداد کل نیروی کار، با توسعه مصرف افراطی از سوی بورژوازی، یا با وجود و گسترش اقتباری از جهت کمک درگیر تولید نیستند ولی از قدرت خرید زیادی برخوردارند. راه از این بهتری هم برای مقابله با تناقض وجود دارد: توسیع به اعتبار. طبق این اصولی‌ای برای جلوگیری از تامین اعتبار به‌منظور حفظ برابری میزان تولید و تحقق ارزش و ارزش اضافی وجود ندارد.» (همان: ۱۲۰-۱۰۱) روبه وجه دوم می‌تواند تا عمق حیات اجتماعی بسط دهد. «تحقق قیمت‌شان آن را تهدید کند. این راه دوم اگر در جهان اول کاربرد زیادی داشته، در کشورها نیز کاملا شناخته شده و جاافتاده است. واضح‌ترین مثال، وقتی است که اعتبارده‌ندگان به شرکت‌های ساختمانی اعتبار می‌دهند تا سودآوراتر مسکونی بسازند. درحالی‌که همزمان به مصرف‌کنندگان می‌دهند تا وام بگیرند برای تحقق ارزش اضافی نیز. مشکل اینجاست که این رویه به‌راحتی می‌تواند ساخت سودآورانه ایجاد کند؛ نظیر آنچه در بحران سال ۲۰۰۸ در بازار مسکن ایالات متحده آمریکا رخ داد. بنابراین نظر حزب جمهوری‌خواه را جلب کردند و کوشیدند حزب دموکرات را نیز با خود تضعیف کنند. از همان سال‌های دهه ۷۰، دیوان‌عالی در ایالات متحده یک سری تصمیماتی گرفت که به طبقه سرمایه‌دار اجازه می‌داد به شیوه‌ای بیشتری نسبت به گذشته در انتخابات رای بخرد. برای مثال، با اصلاحات انجام‌شده در امور مالی، کارزارهای انتخاباتی، کمک‌های مالی به سنادهای انتخاباتی شکلی از بیان آزاد آزاد و عقاید قلمداد می‌شود [iii]. در ایالات متحده خرید رای از سوی سرمایه‌داران یک سنت قدیمی بود که حال به‌جای اینکه به شکل زیمبری پرداخت شود جنبه قانونی پیدا کرده است.

در یک دهه، به نظر می‌رسد که در فرایند کار دچار دو معضل می‌شد. تحرکات گسترده در بسیاری عرصه‌ها، از جمله ایدئولوژی و سیاست. است. همچنین تنها راه توضیح این تحرکات گسترده توجه به میزان نسبتا بالای همبستگی در طبقه سرمایه‌دار است. سرمایه در قالب تلاشی در راوی استیصال برای بهبود ثروت اقتصادی و نفوذش، که از اواخر دهه ۶۰ تا ۷۰ میلادی به‌شکل جدی تحلیل رفته بود، قدرت خود را بازشناخت.

■ از سال ۲۰۰۷ تاکنون بحران‌های زیادی را شاهد بوده‌ایم. تاریخ و مفهوم نئولیبرالیسم در فهم این بحران‌ها چه کمکی به ما می‌کند؟

بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳ بحران‌ها اتفاق‌نشمارند؛ در بعضی مقاطع مشکلات جدی وجود دارند، اما از بحران‌های بزرگ خبری نیست. چرخش به سمت سیاست‌های نئولیبرالی حین یک بحران در دهه ۷۰ رخ می‌دهد، و از آن‌موقع شاکون کل سیستم جرح بزرگ‌سری برخان نبوده است. البته این را نیز باید اضافه کرد که بحران‌ها شرایطی را به وجود می‌آورند که موجد بحران‌های بعدی است.

بین سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۵ در مکزیک، برزیل، اکوادور و اساسا همه کشورهای درحال‌توسعه ازجمله له